

# بخش اول

استعمار امریکا و استراتژی آن

شکل گرفت، که عوارض آن، به تملک درآوردن ثروتها و وسایل تولید در سطح وسیع، توده‌های انبوهی از بردگان و تصاحب و تملیک زمینهای حاصلخیز از سوی گروهی کوچک در جوامع برده‌داری و پیدایش شرکتهای غول‌پیکر در مرحله سرمایه‌داری انحصارطلب، تازه مسئله به اینجا پایان نمی‌یابد و برای تحکیم چنین نظامی به در دست گرفتن وسایل تولید اکتفا نمی‌شود، چه، ناگزیر باید این نظام با تمام راتوان و تحمیل مقررات لازم در داخل و خارج کشور استحکام بخشید.

نظام سرمایه‌داری انحصارطلب جهانی، با رقابتی که میان قدرتهای سرمایه‌داری برای صدور سرمایه و مسابقه برای تقسیم جهان و کشورگشایی و اشغال کشورها به قصد دستیابی به مواد اولیه مورد نیاز کارخانه‌های انحصاری، آن هم به قیمتی هرچه نازلتر ایجاد کرده، روبه‌رشد بوده است. این نیازها به سوازت پیشرفت فنی و توسعه بازار، از نخستین مرحله سرمایه‌داری همچنان روبه تزاید می‌رود تا جایی که میزان مصرفی آن به ارقام نجومی نزدیک می‌شود. پیدایش چنین رقابتهایی به درگیریهای شدید و خونین و اختلافات حاد اقتصادی میان امپراتوریهای استعمارگر منجر می‌شد که یورشهایشان بر ملل زیر سلطه را نیز باید برآن افزود.

حملات خصمانه و خشونت‌هایی که طی قرون متمادی علیه جهان عقب‌مانده و بویژه جهان اسلام صورت گرفته، در کنار یک سلسله دلایل بومی دیگر، باعث عقب‌ماندگی این مناطق بوده است. در همان حال، جهان سرمایه‌داری گاه‌گاهی در جهت پیشرفت مادی و فکری خویش برمی‌داشت و در نتیجه چنین روندی، تمامی مواد اولیه‌ای را که نیاز داشت در جهان عقب‌مانده‌ای می‌یافت که به دلیل فقر و عقب‌ماندگی قادر به بهره‌برداری از آن نبود، بدین ترتیب و همانطور که اشاره کردیم نیاز صنعت سرمایه‌داری به مواد اولیه موجود در جهان عقب‌مانده، کشورهای صنعتی را در مرحله انحصارطلبی قرار داد. و چنین رابطه انحصاری هم شامل استخراج و بهره‌برداری از مواد اولیه در مستعمرات می‌شد و هم شامل بکارگیری این مواد در کشورهای پیشرفته می‌گردید.

کشورهای سرمایه‌داری از طریق استعمار مستقیم و نظامی اقدام به اشغال مستعمرات کرده بودند و چه بسیار اوقات — همانطور که اکنون نیز در شرکتهای پیشرفته انحصاری یک رشته از تولید را از ماده اولیه تا ساخت و فروش آن در انحصار خود دارند — همان کسی که در اروپا مواد اولیه را بکار می‌گرفت در

کشور مستعمره نیز آن را، غاصبانه در چنگ داشت!

مرحله دوم نظام سرمایه‌داری انحصاری جهانی با شکسته شدن یکی از حلقه‌های مهمی که در جهان گسترده بود، آغاز شد. در این هنگام روسیه و مستعمرات آن — به عبارت دیگر نزدیک به یک ششم خشکی‌های زمین — با انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ در زمره نظام سرمایه‌داری جهانی قرار گرفت. این رویداد، در کنار انقلاب‌های توده‌های زیرسلطه که هنوز یکی آرام نگرفته، دیگری با شدت بیشتری در جای دیگر شعله‌ور می‌شد، و به اضافه انقلاب‌های شگرفی که در زمینه‌های مختلف دانش و اندیشه بوجود آمد، کاروان بشریت را در آستانه تحول از نظام سرمایه‌داری انحصاری به نظام برتری که به‌رهایی انسان از شبکه جهانی سرمایه‌داری می‌انجامید قرار می‌داد و این شبکه را با تمامی بنیادها و روابط استعماری و استثماری انسان از انسان، چه به صورت فردی و چه گروهی درهم فرومی‌ریخت.

دومین مرحله نظام سرمایه‌داری که از آن یاد کردیم فاصله زمانی بین دو جنگ جهانی را دربرگرفت. بحران‌های سرمایه‌داری در این دوران به‌طور مستمر و با شدت بیشتر اوج می‌گرفت و به بروز اختلافات و خصومت میان کشورهای استعماری می‌انجامید و در کنار آن حرکت‌های ملی - انقلابی در تمامی کشورهای مستعمره و شبه مستعمره و بویژه کشورهای عربی شدت می‌یافت.

تمامی این عوامل بی‌خاصیتی و عدم کارایی نظام استعمار کهنه را نشان می‌داد و بشارت‌دهنده پایان آن بود، ولی استعمار انگلیس در این زمان به مسئله فلسطین و بیرون‌راندن مردم آن و تشکیل دولت اسرائیل پرداخت و به این ترتیب آتش انقلاب را در میان امت ماجنان شعله‌ور نگاه داشت که خاموشی در آن راه نیابد و ناگزیر لهیب شعله‌های آن، تمامی آنچه را که وطن بزرگ عربی ما را به شبکه منحنی سرمایه‌داری انحصارطلب جهانی پیوند می‌دهد، به نابودی بکشاند. استعمار با این کار، آتش انقلاب خلق فلسطین، این عصاره انقلاب عمومی آینده عربی را که به تشکیل دولت سوسیالیستی بزرگ اعراب، متشکل از تمام کشورهای عربی، و در قلب آنها فلسطین خواهد انجامید، شعله‌ور ساخت. دولتی که استثمار انسان از انسان را از میان خواهد برد، همچنان که انقلاب نیاکان ما، انقلاب کبیر اسلام، نظام استعماری جهانی را درهم فروریخت. آری انقلاب فلسطین ما را در همان راه پرشکوه آزادی انسان از قید تمامی اشکال

بندگی و بازگشت به اندیشه ناب خویش، قرار خواهد داد. چنین رهاوردهایی را نمی‌توان در دولتی که با پاره‌هایی از ویرانه‌های وطن فلسطینی بپا می‌شود، بدست آورد.

در پی جنگ جهانی دوم، می‌شد فروپاشی استعمارکهن را که شامل امپراتوریهای استعماری متعددی بود که همواره با یکدیگر در جنگ و نزاع بودند به‌وضوح مشاهده کرد در صورتی که دو زمینه موجود نبود: نخست، نظام سرمایه‌داری انحصارطلب جهانی، نیروی ذخیره پرتوانی همچون ایالات متحد را داشت و این نیروی ذخیره برای تجدید سازمان نظام مذکور و تشکل متناسب آن با زمان، برنامه‌ریزی می‌کرد.

دوم، ناآگاهیهای ملی در کشورهای مستعمره و شبه‌مستعمره و دوری از این اندیشه که برای رهایی و آزادی کشور و گام‌گذاشتن در راه پیشرفت باید به‌طور کلی با شبکه جهانی سرمایه‌داری قطع رابطه کرد.

گمان می‌رفت که برای فراهم آمدن زمینه مناسب جهت حذف فاصله میان کشورهای عقب‌مانده و پیشرفته، استقلال سیاسی کفایت می‌کند. نیروهای ملی در آن روزها عمدتاً بیش درستی نسبت به نظام سرمایه‌داری انحصارطلب نداشتند و جهانی‌بودن آن و نیز مکانیسم کارآیی شبکه‌ای را که در آن رشد اقتصادی کشورهای مستضعف و زیرسلطه غیرممکن بود، نمی‌دیدند اگر اینگونه نبود پس چگونه سودهای افسانه‌ای شرکت‌های انحصارگر جهانی، تأمین می‌شد؟ آیا جز به‌بهای محرومیت و عقب‌ماندگی صدها میلیون انسان، هرچند به استقلال سیاسی هم، رسیده باشند صورت می‌گرفت؟

در آن هنگام نسبت به استعمارگران قدیمتر امتیازاتی هم قائل می‌شدند و برخی از نیروهای ملی همچون انگلیسیها را برتر از فرانسویان می‌دیدند، در حالی که برخی دیگر عکس آن را می‌پنداشتند. علاوه بر چنین نظریات نادرستی باید به‌وجود فرصت‌طلبها و دست‌نشانندگان مزدور و کسانی در میان این نیروها اشاره کرد که منافعشان با اقتصاد جهانی انحصارگران و از آنجا با شبکه جهانی سرمایه‌داری پیوند خورده بود.

خطرناکترین جریان در کشورهایی که در پی رهایی از عقب‌ماندگی بودند جریانی بود که نسبت به امریکا «حسن‌ظن» نشان می‌داد، به این اعتبار که این کشور در طول تاریخ خود مانند سایر استعمارگران دارای امپراتوری استعماری نبوده است. چنین اندیشه‌هایی، جهانی‌بودن سرمایه‌داری انحصاری را که طبیعتاً پیش از هر کشور دیگر شامل حال امریکا، به‌عنوان بزرگترین دولت سرمایه‌داری انحصاری می‌شود، نادیده گرفته است. انحصارات این کشور، سرمایه

صادر می‌کردند و با انحصارات اروپایی در بهره‌کشی از مستعمرات سهیم می‌شدند. و به این ترتیب بهره‌ آنها از غارت استعماری، دست کمی از دیگران نداشت. علاوه بر این دولت امریکا از هزینه‌هایی که استعمارگران اروپایی (و در واقع هزینه‌های دولتهای (اروپایی) که از سوی مردشان تأمین می‌شده‌است) در مورد مستعمرات داشته‌اند، معاف بوده است.

از سوی دیگر ایالات متحد امریکا از طریق صادرات سرمایه و با یاری‌جستن از حکومت‌های مزدور محلی، از زمانهای بسیار دور به غارت استعماری کشورهای امریکای لاتین، که از نظر سیاسی مستقل بودند، اشتغال داشته است. این همه باعث شده بود که امریکا در این راه تجربه اندوخته و شکل جدیدی از استعمار را که در سومین مرحله نظام سرمایه‌داری انحصاری جهانی که پس از جنگ دوم آغاز شد، پیاده کند.

استعمار کهنه که بر اساس اشغال مستقیم مستعمره‌ها و نیز بر پایه بهره‌برداری از منابع و مواد اولیه و دیگر ثروتهای آنها از سوی شرکت‌های انحصاری سرمایه‌داری، قرار داشت از نظر شکل خود نسبت به ترکیب انحصار سرمایه‌داری، عقب‌مانده است و از لحاظ توسعه و غصب سرزمین و ثروتهای دیگران، همچون پیشرفت یک فئودال در زمینها و مزارع همسایگان خویش است (که به هر حال پیشرفت محدودی دارد)، در حالی که انحصارگری که در یک شرکت خاص مالک صدها سهم بوده، سرنوشت آن را نیز در دست دارد و قسمت اعظم سود آن را به جیب می‌زند و چنین وانمود می‌کند که با کسی که دارای یک یا دو سهم بوده و چیزی در دست ندارد شریک شده است.

در پی جنگ جهانی دوم امریکا وارد صحنه شد تا به استعمار، شکل تازه‌ای ببخشد و با هیئتی که شرکت‌های انحصاری به خود گرفته بودند کاملاً وفق داشته باشد، مستعمره‌ها به استقلال سیاسی خود نایل آیند و در مجموعه کشورهای «ملل متحد» شرکت کرده و همچنان رابطه خود را با نظام سرمایه‌داری انحصاری جهانی حفظ کنند و در همان حال انحصارگران و پیشاپیش آنان، امریکاییها با استفاده از هیأت‌های بین‌المللی که به کمک نمایندگیهای خویش حق وتوی خود را اعمال می‌کنند در مراجع فوق به اداره امور جهان سرمایه‌داری می‌پردازند. در شکل نوین استعمار، ارتباط مستعمرات قدیمی که به استقلال می‌رسند، با امریکا و دیگر استعمارگران، بر اساس وضع اقتصاد جهانی استوار می‌شود. در پرتو چنین وضعی شاهد آنیم که پیشرفت فنی و سازمانی در امریکا و اروپا به تراکم عظیم ارزشها و منافع و ایجاد کارخانه‌ها و مؤسسه‌های غول‌پیکر و پیشرفته، منجر می‌گردد. و نتیجه آن، این است که تأمین اغلب نیازهای صنعتی

کشورهای عقب‌مانده به انحصار قدرتهای مذکور درمی‌آید. و این درحالی است که مواد اولیه، در کشورهای تولیدکننده، بازاری ندارد. و تنها مشتری آن انحصارگران هستند که می‌توانند در چنین شرایطی، نرخهایی را برای خرید آن تحمیل کنند و درعین حال نرخ تولیداتی را که به صاحبان همان مواد می‌فروشند بالا برند و به این ترتیب بهره مضاعفی را به‌چنگ آورند؛ به این معنی که از یکسو، سودهای ناشی از ارزانی مواد اولیه و از سوی دیگر سودهای ناشی از بالا بودن قیمت کالاهای ساخته‌شده بوسیله انحصارات را؛ بدست می‌آورند.

به این دوسورد، مورد سومی را هم باید افزود و آن سودهای حاصله از ارزش اضافی می‌باشد که ناشی از تراکم کار در کالای تولیدشده است؛ تداوم چنین وضعی در جهان نیازمند آن است که فاصله میان جهان عقب‌مانده‌ها و پیشرفته‌ها همچنان باقی بماند و حتی در فرصتی از طریق وسایل گوناگون و به شیوه‌های اساسی زیر، توسعه یافته و عمیقتر شود:

۱. فعالیت درجهت ایجاد و پشتیبانی از نیروهای داخلی این کشورها که وابسته سیاسی - اقتصادی و نظامی مشابه خود در مؤسسه‌ها و سازمانهای سرمایه‌داری انحصاری جهانی بشمار می‌روند و جای تشکیلات اشغال‌کننده و اداره مستعمرات را پر می‌کنند و به‌طور خلاصه به‌گونه‌ای باشد که کشورهای جهان سوم به‌دست خود و به‌نفع استعمارگران، کشور خود را تحت اشغال و کنترل درآورند.

۲. ایجاد نیروی واکنش سریع جهانی متشکل از قوای نظامی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری انحصاری، همراه با توسعه پایگاههای نظامی در هر زمان و هر نقطه از جهان سرمایه‌داری که نیاز باشد و نیز تشکیل سازمانی برای کار اطلاعاتی، توطئه‌گری و خرابکاری.

۳. وحدت‌بخشیدن به امپراتوریهای کهنه استعماری تحت یک نظام واحد، و درعین حال چندجانبه به‌سرکردگی ایالات متحد آمریکا.

۴. محاصره بلوک سوسیالیسم - برای جلوگیری از نفوذ آن در جهان سوم - و تلاش در جهت تعمیق بخشیدن به تقسیم‌بندیهای داخلی و خارجی و تشویق هر نوع انحلال‌طلبی و فروپاشی بلوک سوسیالیسم و یاری گرفتن از عناصر صهیونیست به‌شکل اساسی و بهره‌برداری از فرصتی برای بازپس گرفتن آنچه که دوباره به‌نظام سرمایه‌داری انحصاری می‌شود پیوند داد.

## تأسیس امپراتوری امریکا

پایه‌های نظام سرمایه‌داری جهانی پس از جنگ جهانی دوم به شدت به لرزه افتاده و با خطرات سهمگینی مواجه شده بود؛ در جاهایی که شبکه جهانی گسترده بود در کنتهای میهنی تهدیدش می‌کرد؛ — اتحاد شوروی با داشتن قدرتمندترین نیروی زمینی در تاریخ، جنگ را پشت‌سر گذاشت و در همان زمان برخی از کشورهای سوسیالیستی دیگر که همراه با شوروی اردوگاه قدرتمند و وسیعی را تشکیل می‌دادند؛ رقابت خطرناک و شدیدی را با نظام جهانی سرمایه‌داری انحصاری، آغاز کردند؛ — انقلاب چین — کشوری که از لحاظ جمعیت یک چهارم جمعیت دنیا را تشکیل می‌داد — راه استوار خود را در جهت پیروزی نهایی بر نیروهای مرتجع و رهایی از حوزه شبکه جهانی سرمایه‌داری انحصاری می‌پیمود؛ — تمامی کشورهای استعماری — بجز امریکا — با اقتصاد، جامعه و ارتش فروپاشیده، جنگ را بیپایان بردند و خصومت و درگیری با تشکیلات استعماری در هر یک از آن کشورها از سوی توده‌های مردمی آن، روبه‌فزونی گذارد.

## طرح ایالات متحد امریکا برای تشکیل امپراتوری جهانی

**نخست، در اروپا و ژاپن:** در این کشورها امریکا برنامه‌های کمکی و به عبارت دیگر عمرانی وسیعی را به‌مورد اجرا گذارد که باعث می‌شد اقتصاد، کارخانه‌ها، شرکتها و بازارهای کشورهای مزبور را تابع خود قرار دهد و منافع حاصله را انحصاراتش به‌یغما ببرد؛ از جمله مهمترین و معروفترین این کمکها برنامه اروپایی «مارشال» بود؛ و آنچه در مورد آن قابل توجه است اینکه، هر کس این کمکها را می‌پذیرفت موظف بود شرایط معینی را که امریکا تحمیل می‌کرد بپذیرد، نتیجه مسلم این امر وابستگی اروپای سرمایه‌داری به سلطه امریکا بود. مثلاً کمیته‌های مراقبت در هر جای حساس از ادارات رسمی و نیز برای اداره

---

۱. ولی در خاور دور به دنبال تسلیم ژاپن — در پایان جنگ جهانی دوم — این کشور را اشغال کرد و ملک آرتور ژنرال مشهور را به عنوان همه‌کاره آنها گماشت، و بدین ترتیب در طول دو دهه، این کشور مستعمره امریکا بشمار می‌رفت و سپس به یکی از قطبهای پیوسته نظام جهانی استعمار تبدیل شد.

شرکتهای متعلق به آن کشور گسیل می‌داشت تا—به بهانه‌ی مراقبت بر اجرای شرایط امریکا نسبت به مصرف کمکها— کیفیت اجرای برنامه‌های بازسازی و معوآثار جنگ را کنترل کنند و درعین حال هرچیزی را که مربوط به تحکیم و ایجاد سلطه جدید امریکا در آنجا می‌شد زیر نظر بگیرند.

نباید تصور کرد که این کمکها به تنهایی برای بازسازی خرابیهای جنگ و عقب ماندگیهای صنعتی آن کشورها کفایت می‌کرد، آنها تنها جزء کوچکی از هزینه‌های بازسازی را تشکیل می‌دادند. قسمت باقی مانده (بخش اعظم آن) را مردم همان کشور باید متحمل می‌شدند، از سوی دیگر این کمکها از صندوق خزانه امریکا و برخی بانکهای بود که سرمایه آنها را سهامداران امریکایی تشکیل می‌داد، در نتیجه می‌توان گفت قسمت اعظم کمکهای یادشده بر دوش توده‌های امریکایی بوده است ولی بهره آن به جیب انحصارات امریکایی واریز می‌شد.

بدین ترتیب سودهای کلان به سویشان گسیل می‌شد و مراکز حساس در اقتصاد سرمایه‌داری انحصاری جهان را برایشان به ارمغان می‌آورد و این فرصت را نصیبشان ساخت تا از گنجهای اسرار صنعتی— که نمی‌توان قیمتی بر آن تعیین کرد— اطلاع یافته و بر آن دست یابند. نیروهای واپس‌گرا در اروپا و ژاپن در انحصارات امریکایی و وابستگی به آنها، محمل و پشتیبانی یافتند که آنها را از خشم و غضب شدید توده‌های مردم— که به دنبال برافروختن آتش جنگ دوم (و نیز شعله‌ور ساختن سایر جنگهای تجاوزکارانه در طول تاریخ) دل‌پرخونی از آنها داشتند— رهایی بخشید؛ به این علت با تمام توان تلاش می‌شد تا وظیفه این کمیته به بهترین وجهی اجرا شود و دست جاسوسان امریکایی و کارمندان اداره اطلاعات آن کشور را باز گذاشتند تا با آنها و سایر مزدوران امریکایی همکاری کرده پایه‌های تشکیلات خویش را استحکام بخشند. نتیجه طبیعی چنین روندی تثبیت سیطره امریکا در آن کشورها بوده است.

شرایط دشواری که انحصارگران اروپایی و ژاپنی گذراندند، همراه با وضعیت تازه‌ای که با ایجاد نیروی عظیم نظامی اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالیسم پس از جنگ جهانی دوم پدید آمد به ایالات متحد این فرصت را داد که کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته را به پیوستن به پیمانهای نظامی و بویژه پیمان آنلانتیک شمالی (ناتو) وادار کند؛ این پیمان از آن پس توسعه یافت و تمامی جنبه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را دربرگرفت و امپراتوریهای استعماری قدیم را در امپراتوری یگانه ولی چندجانبه‌ای به سرکردگی امریکا گردآورد و سرانجام نظام رهبری سیاسی این کشور که سردمداران دولت آن

می‌باشند مرکز اداره نظام جهانی سرمایه‌داری انحصاری و تشکیلات جدید استعمار، شد. همان مؤسسه عظیمی که تمام کشورهای سرمایه‌داری اعم از پیشرفته و عقب‌مانده را دربرگرفته است.

اسلحه پیمانهای (نظامی) یادشده تنها برای رویارویی با اردوگاه سوسیالیسم تهیه نشده است، بلکه برای ریشه‌کن‌ساختن هر انقلابی که نظم جهانی آن را به زیر علامت سؤال برد نیز، تدارک دیده شده‌است، کشورهای پیمان آتلانتیک در اوایل دهه پنجاه در کره شمالی وارد نبرد شدند، فرانسه در ویتنام و نیز علیه انقلاب الجزایر سلاح خود را بکار گرفت. بررسیهای مفصلی درباره امکان دخالت این پیمان برای سرکوب هر حرکت مردمی که تهدیدکننده رژیمهای هر کدام از این کشورهاست، تحت عنوان «جنگهای روی‌زمینی برای ریشه‌کن‌ساختن حرکت‌های خرابکارانه» منتشر شده و این کشورها در تعقیب تشکیلات گروه‌هایی که با عنوان «جمعیتها یا سازمانهای خرابکاری» از آنها نام می‌برند، باهم همکاری دارند.

**دوم، در مستعمرات قدیمی:** مادام که در امپراتوری واحد و در عین حال چندجانبه‌ای که کشورهای پیشرفته و عقب‌مانده سرمایه‌داری را شامل می‌شود و پیوندهای سرمایه‌داری انحصاری جهانی آن را به هم می‌پیوندد، اثری از نفوذ امپراتوریهای استعماری کهن—در هر کجا که باشد—و بطور کلی اثری از استعمار کهن وجود داشته باشد این امپراتوری نمی‌تواند تحت سرکردگی یک کشور، یعنی ایالات متحد امریکا درآید، بر این اساس امریکا می‌باید پس از پایان جنگ جهانی دوم و به دنبال سقوط امپراتوریهای کهن استعماری کمک‌کند تا این سقوط و از هم‌پاشی تکمیل شده و تحقق یابد؛ این روند طی تقریباً یک‌ونیم دهه به طول انجامید. امریکاییها قادر نبودند—برای تحقق بخشیدن به هدف خود، یعنی ادغام امپراتوریهای قدیمی در یک امپراتوری جهانی به سرکردگی خویش—راه خشونت را پیش گیرند و مثلاً استعمارگران قدیمی را وادار به دست کشیدن از شیوه‌های معمول خود سازند. ادامه چنان راهی ناگزیر به یکی از امور زیر می‌انجامید که خود با اهداف استعماری امریکا در تناقض بودند:

— پیروزی امریکا بر قبای خویش و نیز بر جنبشهای رهاییبخش ملی در جهان به مفهوم بازگشت به شیوه‌های قدیمی استعمار بوده و منجر به تن‌دادن آنها به سلطه مستقیم امریکا می‌شد.

در صورت شکست امریکا، در مقابل استعمارگران قدیمی و تمامی دنیایی که رویارویش قرار گرفته بود، با توجه به ناتوانی نیروهای آزادی‌بخش ملی در بهره‌برداری از چنین شرایط مساعدی برای وارد آوردن ضربه نهایی بر نظام

استعمار جهانی، استعمار جدیدی پیا می‌شد که رهبری آن را امریکا برعهده نمی‌داشت.

— و یا بالاخره در شرایط درگیری استعمارگران بایکدیگر و با رویارویی آنها با اردوگاه قدرتمند سوسیالیسم و دربرابر حرکت‌های رهاییبخش و انقلابی بزرگی که در گوشه و کنار جهان شعله‌ور شده بود، نتیجه آن جز فروپاشی کلی نظام سرمایه‌داری انحصاری نبود.

در واقع امریکا دربرابر دو مسأله متناقض قرار گرفته بود، از یکسو به استعمارگران قدیمی نیاز داشت تا آنها را به نظام نوین خود—سازمان جهانیش—ملحق کند تا به اتفاق یکدیگر، دربرابر اردوگاه سوسیالیسم و دربرابر حرکت سیل آسای رهاییبخش که همه‌جای دنیا را فرا گرفته بود، بایستند و از سوی دیگر همچنان که پیش از این اشاره کردیم برنامه‌های این کشور مانع از آن می‌شد که خالصانه درکنار آن استعمارگران بایستند و کمکشان کند تا مستعمرات خویش را حفظ کنند. گرچه گاهی تظاهر به چنین کاری می‌کرد و برخی اوقات نیز با پول و سلاح یاریشان می‌کرد تا انقلابی را سرکوب سازند—همچنان که برای مثال این کار را با کمک مالی و تسلیحاتی به فرانسویها کرد تا علیه انقلاب ویتنام و الجزایر وارد عمل شوند— ولی این کار بدین منظور انجام می‌پذیرفت که راه دخالت او برای هدایت وقایع درجهت دلخواه خود، هموار شود.

امریکا همانطور که درسطور پیش اشاره کردیم سعی داشت که مستعمره‌ها ضمن قرار داشتن در نظام سرمایه‌داری انحصاری جهانی، استقلال سیاسی خویش را باز یابند، و درعین حال می‌کوشید هرگونه نفوذ مستقل هریک از این استعمارگران را در مستعمره خود از میان ببرد—بویژه هنگامی که این مستعمره‌ها از لحاظ مواد اولیه پرارزش مانند نفت و امثال آن غنی بوده و موقعیت استراتژیک سهمی دارا باشند— زیرا چنین نفوذی پیوندهای اقتصادی امپراتوریهای قدیمی را با مستعمره‌هایی که به استقلال رسیده‌اند محفوظ می‌داشت. امریکا می‌خواست هرگونه نفوذ استعماری را با نفوذ جمعی استعمارگران، و البته به سرکردگی خود و با نفوذ نظام جهانی سرمایه‌داری انحصاری، تحت زعامت خویش، جایگزین سازد؛ به عبارت دیگر، در سرتاسر جهان سرمایه‌داری—اعم از پیشرفته و عقب—مانند—بیش از هرچیز، نفوذ خود را بگستراند. هم اکنون اروپای غربی و ژاپن نفت خود را تحت نظارت امریکا دریافت می‌دارند و انحصارات امریکایی از این طریق سهم خود را بطور کامل برداشت می‌کنند.

بناباه دلایلی که عرضه شد می‌بینیم که ایالات متحد امریکا سیاست دوگانه‌ای را برای اجرای برنامه‌های استعماری خود و تحکیم امپراتوری جهانی خویش

به‌مورد اجرا گذارده است، از جمله تظاهر به بیطرفی در درگیری میان جنبشهای رهایبخش ملی و استعمارگران قدیمی همراه با رخنه در جنبشهای نامبرده به شیوه‌ها و وسایل گوناگون. هدف امریکا از این رخنه تسلط بر این نیروها پس از پیروزی بر استعمارکهن و از بین بردن هرگونه نفوذ آنها در مستعمرات است تا بتواند آن نوع استعمار را با شکل جدید آن جایجا ساخته و خود همچنان که برای مثال، به دنبال جنگ کانال سوئز (۱۹۵۶) اعلام کرد، جای خالی آنها را پرکند. بهترین مثال این موضوع رخنه امریکاییها در جنبش رهایبخش ملی مصر از طریق سادات و دارودسته اوست که علی‌رغم اینکه در آغاز با استعمار قدیم و ارتجاع وابسته به آن مبارزه می‌کرد به رژیم چنان خائنی تبدیل شد. هنگامی که جنبش آزادیبخش، در هدفهای مبارزه‌جویانه خود با استعمار و قطع پیوند با شبکه جهانی سرمایه‌داری انحصاری - یا لاقل واردآوردن ضربه‌ای کاری بر آن - جدی بود امریکا با استعمارگران قدیمی و تمامی عوامل و هواداران آنها در کشور، همپیمان می‌شود و به‌همه فرصت‌طلبها و رجاله‌ها، دست دوستی می‌دهد و تمامی خائنان - چه پنهان و چه آشکار - را به خدمت می‌گیرد تا آن جنبش را سرکوب سازد؛ مثال آشکار این سیاست را می‌توان در همکاری امریکا و انگلیس برای سقوط مصدق در ایران و جایگزین شدن امریکا به جای انگلیس، ذکر کرد.

### برخی فعالیت‌های امپریالیستی امریکا

طی دورانهای پیوسته سرمایه‌داری و امپراتوریهای جهانی آن، گونه‌ها و روابط متنوع اجتماعی - درهریک از جوامع - پدید آمد و براساس چنین گونه‌ها و روابطی، نظام سرمایه‌داری ایجاد شد و با تکامل آنها روبه‌پیشرفت گذارد و این نظام، که جهان «صنعتگران آزاد» را (که در عصر اسلامی به‌شکوفایی خود رسیده بود و تمامی عناصر اساسی فنی و اقتصادی را که برای پیدایی اشکال اولیه تولید سرمایه‌داری فراهم آورده بود) بلعید.

بدین ترتیب مرکزیت اقتصاد جهانی به اروپای سرمایه‌داری انتقال یافت و سرمداران اقتصاد ورشکسته و دنباله‌رو «صنعتگری» به‌صورت نمایندگان و «صرفاً تماشاچیان» درآمدند که به ارتباط اقتصاد خود با اقتصاد اروپایی ایمان آورده بودند و درکنار آنچه سرمداران اقتصاد سرمایه‌داری مواد اولیه و کالاهای

مورد نیاز را به طور مستقیم از طریق شرکت‌هایشان— در کشورهایی که بوسیله ارتش و نیروی اشغالگر تسخیر شده بودند— برداشت می‌کردند، اینان نیز نیازهای کالایی و مواد اولیه آنها را فراهم می‌کردند و سودهای هنگفتی برایشان به‌ارمغان می‌آوردند. این نمایندگان نیز خود واسطه‌ای برای توزیع تولیدات سرمایه‌داران در بازار خود بودند و این چنین به نابسامانی هرچه بیشتر تولیدات دستی می‌انجامید. همه اینها در برابر سود اندکی انتقال می‌یافتند که «ارباب اروپایی» برایشان بجا می‌گذاشت و در واقع بابت واسطه‌گری خود، مزد دریافت می‌کردند.

چنین پایه و اساس اقتصادی، در عرض یک شب و با نیل به استقلال سیاسی در این کشورها دگرگون نمی‌شد، بنابراین— به دنبال استقلال سیاسی— در همان هنگام تشکیلات سیاسی و روابط اجتماعی متناسب با چنین اساسی پدید آمد که نقش ادامه‌دهنده پیوند با انحصارگران سرمایه‌داری را ایفا می‌کرد. درست است که برخی صنایع سبک و نیمه‌سنگین در کشورهای عقب‌مانده ایجاد شد و شیوه‌ها و وسایل تولید و استخراج مواد اولیه پیشرفت کرد ولی این تنها به مفهوم رشد وابسته‌های نظام سرمایه‌داری جهانی در کشورهای مختلف جهان بود و هرگز جز به تحکیم پیوند کشورهای عقب‌مانده به شبکه جهانی سرمایه‌داری انحصاری، نمی‌انجامید، زیرا احتیاجات آنها به تولیدات کشورهای صنعتی پیشرفته، متنوعتر گشته و حجم آن نیز بیشتر شده بود، چرا که این نیازها شامل ماشین‌آلات، لوازم‌یدکی و مواد اولیه ضروری برای صنعت نوپای خود هم می‌شد. باید دانست پیشرفت در چنین زمینه‌هایی تنها منجر به ارتباط مستحکمتر به شبکه جهانی سرمایه‌داری انحصاری می‌شود.

نظام جهانی سرمایه‌داری انحصاری همچون دیگر نظام‌های مبتنی بر زور در تمامی دورانهای تاریخ— خصوصاً جوامع عقب‌مانده که درگیر چنین نظامی است— تنها فضای متعفن را فراهم می‌آورد که انواع گوناگون انحرافات مادی و معنوی در آن رشد می‌کند؛ از اندیشه‌ها و کردارهای خصومت‌آمیز گرفته تا فرصت‌طلبی، نیرنگ و خیانت‌های مختلف و... لذا نتایج چنین اوضاع فاسدی مسلماً برتوده‌های مردم بویژه مستضعفان که اکثریت را شامل می‌شوند، اثر می‌گذارد. البته مقاومت و حرکت‌های آزادیخواهانه برای ایستادگی در برابر چنین فساد و برای رهایی از زور و فشار و نیز به حرکت درآوردن چرخ‌های پیشرفت، در این گونه کشورها، پامی‌گیرد ولی این حرکت‌ها و جنبش‌ها از آنجا که در فضای فاسد جوامع مذکور و وابسته به نظام جهانی سرمایه‌داری صورت می‌گیرد در معرض تأثیر پذیرفتن از محیط قرار می‌گیرند و بدین ترتیب مسئولیت رهبری این جنبش‌ها،

در تشخیص درست و حمایت از سازمانهای مبارز در مقابل اثرات منفی فساد، مطرح می‌شود.

ایالات متحده امریکا به دنبال جنگ جهانی دوم و آنگاه که امپراتوری جهانی خود را پی‌می‌ریخت از چنین اوضاع به‌ارث‌مانده در کشورهای مختلف نظام سرمایه‌داری انحصاری—اعم از پیشرفته و عقب‌مانده— بهره‌برداری کرد و به تشکیل سازمان جهانی پیچیده‌ای براساس پیمانها و نیز شبکه جهانی پایگاههای نظامی و شبکه‌های جاسوسی و خرابکاری که به تمام کشورهای جهان سرمایه‌داری و بویژه مستعمرات و شبه‌مستعمرات قدیمی پیوند خورده بود، پرداخت؛ سازمانهای خود را در آنجا ایجاد کرد و برای اجرای برنامه‌های خود با طرفهای مربوطه تماس برقرار کرد و در همان وقت که حوادث مسیر خود را می‌پیمود این کشور استعماری از هیچ وسیله‌ای برای تغییر مسیر حوادث به نفع خود، فروگذار نکرده، توطئه چید، فساد و خیانت را تشویق کرد، تهدید نمود و به تجاوزگری پرداخت...

نیرنگ و فسادپذیری برخی نظامیان و گروههای روشنفکر در جوامع عقب‌مانده از جمله موفقترین وسیله ویرانگری در چنین جوامعی شمرده می‌شد (که در آنها به دلیل عقب‌ماندگی اقتصادی و تقصیر در بکارگیری تعداد بیشتری از نیروهای روشنفکر و نیز چشم‌انداز ناساعدی که در برابر آرزوها و خیال‌پردازی برخی از روشنفکران وجود دارد خودبخود میزان فسادپذیری آنها را زیاد می‌کند)؛ در دهه پنجاه اخبار بسیاری حاکی از آشوبهایی در نقاط مختلف جهانی داشتیم که آنها را گروههایی که «فارع التحصیلان دانشگاهی» نامیده می‌شدند، ایجاد کرده بودند. طبیعی است تعمیم چنین نامی خود مفلسه‌جویانه است، چه، توده‌های دانشگاه‌رفته و روشنفکر در کشورهای عقب‌مانده هرچند در معرض فشار قرار گرفته باشند همیشه جزو پیشگامان ترقی و پیشرفت بحساب می‌آیند، اگرچه برخی از آنها در دام استعمارگران و نیرنگهای آنها گرفتار آمده باشند.

به‌عنوان مثال مخالفت با لومومبا—قهرمان استقلال کنگو— آنگاه که انقلاب در کنگو به قطع رابطه با نظام استعمار جهانی و نیز بهره‌برداری از ثروتهای ملی— که مهمترین آنها اورانیوم و مس بود— به نفع صاحبان آنها یعنی مردم، می‌پرداخت، نخست از سوی گروه خائنی از «فارع التحصیلان» این کشور آغاز شد و این گروه خائن از سوی نظامیان مزدوری که استعمارگران برای چنان‌روزی پرورده بودند، حمایت شدند و بالاخره نیز این غم‌نامه آن چنانکه می‌دانیم به شهادت لومومبا و سقوط رژیم ملی و تسلط بسوروکراتهای نوکر امپریالیسم جهانی— و البته همراه با بازگرداندن نام ملی و قدیمی به کشوری به‌ازای

خروج ثروتهای آن به جیب انحصارگران — انجامید.

در دمشق نیز سرکنسول امریکا در ۱۹۵۵ خانه‌ای را در خیابان «ابی‌رمانه» بعنوان «کلوپ فارغ التحصیلان» (تقدیم) آنها کرد؛ سازمانهای خرابکارانه بر دانشگاه امریکایی بیروت دست گذاشتند تا از آنجا به‌صورت برخی حرکت‌های «ناسیونالیستی» بپردازند که باعث بدبختیهای بزرگی برای جنبشهای ملی اعراب شده و سهم بسزایی در به تأخیر انداختن انقلاب کبیر اعراب برای رهایی کامل از شبکه جهانی سرمایه‌داری انحصاری و تحقق بخشیدن به دولت کبیر سوسیالیستی عربی داشته‌اند.

این ناسیونالیستها، «انسان‌دوستی» کفتارهای امریکایی و «دشمنی آنها با استعمار» را مژده می‌دادند و در اذهان بسیاری ضرورت همپیمانی با امریکا را القا می‌کردند و می‌خواستند که کمک‌های آن را بپذیرند و... و از همه اینها گذشته این شعار بی‌مایه و دردناک را سر می‌دادند که مبارزه با استعمار را باید کنار گذاشت چرا که در منطقه ما استعمارگران قدیمی همچون فرانسویها و انگلیسیها شکستهای فاحشی خورده‌اند و نفوذشان با شکستی که در ۱۹۵۶ (جنگ سوئز) متحمل شدند، برباد رفت و اتحاد مصر و سوریه تحقق یافته و انقلاب الجزایر نیز شدت گرفته و دوران حکومتشان در بغداد نیز با انقلاب ۱۴ ژوئیه آن کشور به پایان رسیده است، ولی امریکاییها در اعلام اهداف شوم خود درنگ نکرده توسطه چیدند و علیه امنیت کشورهایمان جرایم فراوانی مرتکب شدند و تلاشهای زیادی برای تحکیم بخشیدن به اشغالگریهای اسرائیل در قلب وطن ما (اعراب) به‌قصد ایجاد نگهبان و ژاندارم در منطقه نمودند تا منابع ثروتهایی را که از ما به‌غارت می‌برند، حراست کنند.

امریکاییها از هرگونه رشد اقتصادی مستعمرات قدیمی و شبه‌مستعمرات، که منجر به تضعیف پیوند آنها با شبکه جهانی سرمایه‌داری انحصاری شود، ممانعت بعمل آوردند؛ آنها در پروژه‌های پالایش، صنعت نفت و بنای سدهای عظیم آبیاری و تولید برق و... سنگ‌اندازی می‌کنند، به‌عنوان مثال پروژه‌ساختمان

- 
۱. ما متکر خدمتهای گرانقدری که دانشگاه امریکایی بیروت با تقدیم تعداد بزرگی از دانشمندان و متخصصان رشته‌های گوناگون علمی در میان امت عربی ما شده است نمی‌شویم؛ همچنان که احترام کلملی نسبت به اساتید این دانشگاه در تمامی دورانهای آن، قائلیم و به دانش و فضل ایشان واقف هستیم. گناه از استعمار بزرگی است که برای نخر فساد خویش از چنین تأسیسات مقدسی سوءاستفاده می‌کنند، آنها در صورتی که فرصتی بدست آورند از مؤسسات ملی خودمان نیز چنین سوءاستفاده‌هایی را بعمل می‌آورند.

پالایشگاه نفت در «حمص» و بنای سد فرات در «طبقه» در اواسط دهه پنجاه، شکل کارزار سیاسی حادی را بخود گرفت که نیروهای ملی علیه مزدوران سازمان اطلاعاتی امریکا (CIA) و علیه انحصارات بزرگ سرمایه‌داری— که پیشنهادهای غیرعملی عرضه می‌کردند و به‌دسیسه‌چینی مشغول بودند و رشوه می‌پرداختند تا شروع این دو پروژه را هرچه بیشتر به تأخیر اندازند و بالاخره پس از انقضای فرصت، عملاً امکان اجرای آنها را از میان بردارند— دنبال کردند. سوریه توانست پالایشگاه خود را بسازد ولی در مورد سد «طبقه» استعمارگران موفق شدند با دسیسه‌چینی، شروع بنای آن را یک دهه به تأخیر اندازند؛ در همان روزها، امریکا در کمال بیشرمی با بنای مجتمع فولاد پاکستان— علی‌رغم اینکه این کشور همیشه با سیاست امریکا همگامی نشان داده و در رکاب آن پازده‌است— به مخالفت برخاست.

اکنون ما شاهد شدت وحدت مقاومت امریکا نسبت به توسعه و رشد تکنولوژی هسته‌ای در کشورهای عقب‌مانده و بویژه جهان اسلام هستیم و این در حالی است که این کشور پروژه‌های ساختمانی و صنعتی— از جمله تولیدات سبک صنعتی و بازسازی راه‌های آبی و سروسامان بخشیدن به اسکله‌ها برای انتقال مواد اولیه صادراتی به کارخانجات مربوط به انحصارات سرمایه‌داری و قبول تولیدات آنها را— که باعث تشدید پیوند با شبکه سرمایه‌داری انحصاری می‌شود، تشویق هم می‌کند.

آنچه به «کمک‌های» امریکایی از جمله برنامه «مارشال» و اصل چهار «ترومن» و امثال آن موسوم شده نمونه بارزی است از نیرنگ‌های سرمایه‌داری انحصاری برای بچنگ آوردن ثروت دیگران و قربانی ساختن آنها برای اجرای پروژه‌هایی که به غارت کشورشان می‌انجامد.

اینک برخی مثالهای مشخص از این موارد:

۱. یانکیهای امریکایی، مدت مدیدی تلاش می‌کردند کشورهای شرق عربی را متقاعد سازند تا بنای یک کانال آبی که خلیج فارس را به سوریه متصل سازد، بپذیرند، در حالی که با توجه به نقشه جغرافیایی منطقه می‌توان دید که مسیر عبور این کانال منطقه صحرائی عاری از هرگونه مرکزیت اقتصادی است و بنابراین روشن می‌شود که هدف از چنین پروژه‌ای اجرای مقاصد نفتی— نظامی بوده است، زیرا طراحان چنین پروژه عظیمی، آن را برای پیوستن به بندر «جونیه» لبنان<sup>۱</sup> و «اسکندرون» ترکیه— از طریق دو کانال فرعی— تهیه می‌دیدند. بندر

۱. می‌بینیم که این بندر یک ربع قرن پیش از آنکه پایگاهی برای فالانژیستهای

اسکندرون همانطور که می‌دانیم به کانال قفقازی که امریکاییها برای مقاصد نظامی علیه اتحاد شوروی تأسیس کرده بودند، متصل می‌شود— چنانکه یک‌سر چنین راه‌آبی عظیمی که برای اتصال خلیج فارس به سوریه پیشنهاد می‌شد براحتی می‌توانست تا چاههای نفتی کرکوک ادامه پیدا کند.

شورای اقتصاد اعراب به سال ۱۹۵۳ برای مطالعه این پروژه نشستی داشت، سوریه نیز در این نشست حضور داشت. پیشنهاد امریکا چنین خلاصه می‌شد که این کشور از اصل ششصد میلیون دلار هزینه کل پروژه، دو بیست میلیون دلار بپردازد و سایر کشورهای عربی ذینفع پرداخت بقیه آن را تقبل کنند و نظارت فنی ساخت آن را نیز امریکاییها به عهده داشته باشند، امنیت این راه طولانی هم بردوش کشورهای عربی قرار گیرد. نتیجتاً می‌بینیم «کمکهای» امریکایی که از دولت آن کشور— که تأمین شده از پول مردم آن است— برداشت شده همراه با چندین برابر ثروتی که از سوی ملل زیرسلطه پرداخت می‌شود به جیب انحصارگران سرازیر می‌شود، علاوه بر این، بیشترین فایده چنین پروژه‌هایی در هر حال متوجه انحصارات است، صرفنظر از آنکه به این تصمیمات هم بسنده نمی‌شود لذا ملل زیرسلطه خود باید امنیت و ضمانت چنین پروژه‌هایی را برعهده گیرند.

۲. حکومت ترکیه از مدتها پیش درگیر این «کمکها» بوده است، چنین کمکهایی که از چند ده میلیون دلار تجاوز نمی‌کند و قسمت اعظم آن صرف تأمین مخارج کارشناسان امریکایی و ناظران و ارباب جمعی پایگاههای امریکایی می‌شود برای ترکیه به قیمت بیش از دوسوم بودجه آن کشور تمام می‌شود و صرف خرید تجهیزات ارتشی می‌گردد که خود وابسته ارتش جهانی امریکا بشمار می‌رود. این کشور ناگزیر است نیازهای نظامی خود را از انحصارات امریکایی خریداری کند؛ بنابراین، آن «کمکها» به اضافه چندین برابر آن که در بودجه دفاعی کشور منظور شده است به جیب انحصارات سرازیر می‌شود. با این وجود اقتصاد این کشور— که از پایان جنگ جهانی دوم به این طرف هیچ دولتی در آن از فرمانبری امریکا خارج نشده— درگیر بحرانهای بی‌پایان و متوالی بوده است که علت آن نیز برخورد استعماری با این کشور، از جمله به غارت بردن ثروتهای آن و تحمیل بودجه سنگین نظامی ارتشی است که خدمت به آن، در خدمت اهداف امریکا است.

مزدور امریکا و انگلوس باشد، پایگاه کنترل و نظارت امریکا بشمار می‌رفت. در عهد عثمانی نیز این بند در جهت حمایت از استعمارگران اروپایی که در بخش (جبل لبنان) حضور داشتند مورد استفاده قرار می‌گرفت.

۳. در ۱۹۵۷ در پی تجاوز فرانسه، انگلیس و اسرائیل به مصر، آیزنهاور اصل معروف خود را مطرح کرد که شامل دو بخش می‌شد: یکی مربوط به شرایط دخالت نظامی در یکی از کشورهای خاورمیانه به اعتبار اینکه امریکا «جای خالی» فرانسه و انگلستان را پس از شکست آنها در «سوئز» پر کرده است و دیگری مربوط به «کمکهای» اقتصادی به کشورهای است که با این اصل موافقت دارند و شامل احکام آن می‌شوند. «نوری سعید»<sup>۱</sup> در جلسه مجلس نمایندگان عراق که در آن موافقت حکومت این کشور با اصل مزبور اعلام شده بود چنین گفت: «... برای ساختن فردوگاههای مورد نیاز همیمانان ما و باز کردن راههای استراتژیک و ایجاد پایگاههای نظامی ناگزیر شدیم که قسمتی از بودجه عمرانی را بدان اختصاص دهیم زیرا آنچه امریکا به عنوان کمک برای این برنامه‌ها پرداخت خواهد کرد، کفایت نمی‌کند...».

«کمکهای» اقتصادی امریکا عبارتند از: ایجاد وقفه در برنامه‌های عمرانی کشورهای عقب‌مانده و صرف بودجه‌های عمرانی در برنامه‌های نظامی استعمار-گران. جالب است بدانیم عراق طبق شرایط آن کمکها مجبور بود مبلغ کمکها به اضافه مبالغی از جیب مردم آن کشور را که به برنامه‌های عمرانی اختصاص یافته بود، برای خرید تماسی وسایل و تجهیزات مورد نیاز که برای اجرای برنامه‌های تحمیلی استعمارگران و به قصد دفاع از نظام جهانی سرمایه‌داری انحصاری خویش، در نظر گرفته شده بود، اختصاص دهد.

۴. حکومت امریکا در بهار ۱۹۵۹ لایحه‌ای را در مورد «کمکهای» که به لبنان تقدیم داشته بود به حکومت این کشور عرضه کرد، طبق این لایحه از جمله «کمکهای» مزبور، مخارج پیاده کردن و اقامت نیروهای متجاوز امریکایی در خاک لبنان، به دنبال انقلاب ۱۴ ژوئیه عراق بوده است.

۵. پیش از پایان جنگ جهانی، امریکاییها برنامه کمکهای اقتصادی خود به کشورهای سرمایه‌داری انحصاری را که جنگ ویرانشان ساخته بود، اعلام داشتند. این برنامه به طرح «مارشال» معروف شد که پیش از این درباره‌اش صحبت کردیم.

۶. در ۱۹۵۳ نمایندگان آن دسته از کشورهای عربی که فلسطینیان آواره در آنها زندگی می‌کنند در بیروت جلسه‌ای داشتند که نماینده‌ای از سوی سازمان کمک به آوارگان و نیز از سوی دولت امریکا به عنوان یکی از کشورهای استعمارگر در

---

۱. در خلال سالهای ۱۹۵۸-۱۸۸۸ نخست‌وزیر اسبق عراق بود که در کودتای عبدالکریم قاسم بقتل رسید. - م.

تأمین بودجهٔ این سازمان سهیمند، شرکت داشتند. صحبت نمایندهٔ سوریه در آن جلسه در این زمینه بود که جلسه موافقت کند مواد غذایی مورد نیاز آوارگان از همان کشورهای میزبان — یعنی کشورهای عربی — خریداری شود، بمجرد اعلام چنین پیشنهادی، نمایندهٔ امریکا ضمن مخالفت وقیحانه و شدید خود با آن، تهدید کرد که کمکهای دولت متبوعش را بازپس خواهد گرفت.

طبیعی است امریکا تنها کشوری نیست که بودجهٔ این سازمان را تأمین می کند بلکه کشورهای متعدد دیگری نیز در آن سهیمند. بدین ترتیب شرط همیشگی «کمکهای امریکا» را می توان در «شکار و به دست آوردن بازار» برای کالاهای انحصارات امریکایی به بهای اموال مردم امریکا و سایر ملل، دریافت. آنچه در اینجا از فعالیتهای امریکا ارائه می کنیم طبعاً نه به کشورهای که از آنها نام بردیم محدود می شود و نه منحصر به زمانهایی است که یاد کردیم، بلکه تنها شست نمونه ای از خروارها فعالیت عمومی امریکا در سرتاسر جهان سرمایه داری است. همچنین این نوع فعالیتها در کنار دیگر اشکال تجاوز علیه امنیت و حقوق ملت های دنیا — و از جمله ملت امریکا — کم خطرترین آنها را تشکیل می دهد از جمله و در رأس (اشکال دیگر)، تجاوز مسلحانه از طریق ارتش این کشور است که هرگز قطع نشده، همچنان که در کره و ویتنام صورت گرفته و اینک نیز با «نیروی واکنش سریع» در صدد اقدام علیه منطقه عربی ماست. و یا با کمک بازوهای خود در این سو و آن سوی جهان — همچون اسرائیل و افریقای جنوبی و دیگر سرسپردگان — و یا از طریق ارتشهای مزدور مخفی و غیرمخفی خود که در بسیاری از کشورهای سرمایه داری عقب بانده پراکنده اند، این گونه از تجاوزها را ادامه داده است.

ولی مثالهای فوق، آشکارا از چگونگی روابطی که ایالات متحد با دیگران بویژه مستضعفان و ستمدیدگان برقرار می سازد؛ پرده برمی دارد. و به طور کلی بی پایگی اقوالی چون «سخاوت امریکا» و «انسانیت» آن را نشان می دهد و اغراض «کمکهای» این کشور را که جز به تشدید پیوند بین کشورهای زیرسلطه با شبکه انحصارهای امریکایی نمی انجامد، بر ملا می سازد؛ این «کمکها» بار کمرشکنی بر دوش این کشورها بوده و قید و بندهایی است که مانع پیشرفت آنها شده و به مسخ استقلالشان می انجامد.